

معرفی کتاب **ارزیابی برژینسکی از معادلات سیاسی بعد از جنگ سرد**

فروپاشی استراتژیک در غیاب یک دشمن نیرومند

محسن هجری

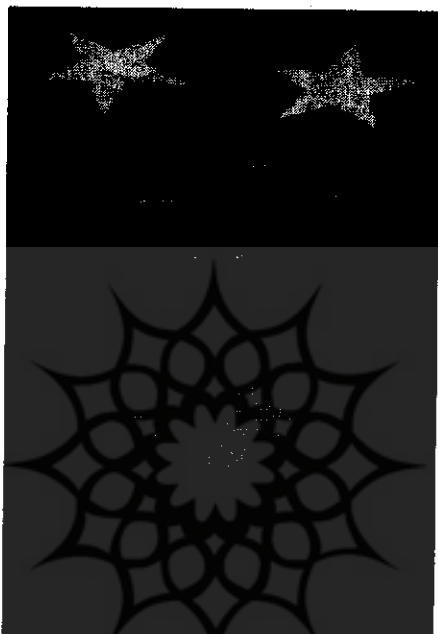
نام کتاب: انتخاب: رهبری جهانی یا سلطه بر جهان
نویسنده: زیگنیو برژینسکی
مترجم: لطف‌الله میثمی
ناشر: نشر صمدیه
چاپ اول: ۱۳۸۳
تیراژ: ۴۰۰۰ نسخه
بها: ۴۰۰۰ تومان

"از خاتمه جنگ سرد به بعد انتقاد اروپایی‌ها از آمریکا به عنوان یک گاو وحشی بزرگ در بازار روابط بین‌المللی فراگیرتر و گسترده‌تر شده است. از میان رفتن تهدید شوروی طرح این انتقاد را تا حدودی خالی از خطر ساخته، در حالی که اتحاد تدریجی اقتصادی اروپا، تضاد منافع اقتصادی دوسوی آتلانتیک را برجسته نموده است. وضع قوانین یک‌جانبه از سوی کنگره آمریکا،

برقراری یارانه‌های جدید کشاورزی و تحمیل تعرفه بر واردات فولاد، این دیدگاه اروپایی‌ها را که تعهد آمریکا به یک اقتصاد جهانی ریاکارانه است، تا حدودی تقویت نموده است. این دیدگاه از سوی دیگر در نتیجه فراگیر شدن این اعتقاد میان اروپایی‌ها تقویت شد که در مورد مسائل جهانی موثر بر کیفیت درآمدت حیات انسانی که به همین لحاظ محتاج قواعد مشترک فراملی می‌باشند، آمریکا به‌شدت از ایفای تعهدات خود گریزان است." (ص ۱۰۴)

عبارت‌هایی که از نظر گذشت، ترجمان بخشی از دیدگاه‌های زیگنیو برژینسکی، مشاور امنیت ملی دولت جیمی کارتر رئیس‌جمهور سابق آمریکا در کتاب "The Choice: global Domination or Global Leadership" است که معادل فارسی "انتخاب: رهبری جهانی یا سلطه بر جهان" برای آن برگزیده شده است.

برژینسکی لهستانی تبار که از عناصر برجسته کاخ سفید در دفاع از خط مشی حقوق بشر در دهه



هفتاد میلادی بوده است، به تعبیر دکتر استمپل وابسته سیاسی آمریکا در ایران قبل از انقلاب، گرایش‌های آشکار لیبرالی خود را در همان مقطع انقلاب ایران نیز به نمایش گذاشت^(۱) و از جمله کسانی بود که در کاهش حمایت‌های سیاسی آمریکا از رژیم سلطنتی ایران نقشی تعیین‌کننده را ایفا کرد. او بعد از گذشت نزدیک به سه دهه، هنوز اعتقاد دارد که مطرح شدن شعار حقوق بشر در آن مقطع نقش مهمی را در خلع سلاح ایدئولوژیک بلوک شرق بازی کرده است. او می‌گوید:

"با فرارسیدن سال ۱۹۵۰ تنها مسئله باقیمانده عبارت از آن بود که آیا درگیری سیاسی با اتحاد شوروی به حدیک جنگ کامل رسیده یا نه؟ در نتیجه برای مدت چهاردهه پس از آن مداخله آمریکا در امور جهانی یک هدف مشخص را دنبال می‌کرد، جلوگیری از گسترش نفوذ اتحاد شوروی و مقابله با جاذبه‌های ایدئولوژیک آن... این استراتژی، جامع و واقع‌بینانه بود، چرا که بین ابعاد سیاسی و نظامی توازن برقرار می‌کرد. در این استراتژی از یک سو بر اتحاد سیاسی میان نظام‌های دموکراسی تأکید می‌شد و از سوی دیگر در برابر دشمن از بازدارندگی نظامی استفاده به عمل می‌آمد و تبلیغ حقوق بشر در نهایت به ابزار قدرتمندی برای تضعیف "رقیب کمونیست" از درون تبدیل شد." (ص ۱۵۲)

همان‌طور که در مقدمه این نوشتار به نقل از برژینسکی اشاره کردیم، دشواری‌های ایالات متحده بعد از پایان جنگ سرد آغاز شد. در همان مقطع هنری کیسینجر^(۲) در یکی از موضع‌گیری‌های بعد از جنگ سرد به‌طور صریح به مشکل خلا دشمن مشترک اشاره کرد. او بر این نکته تصریح نمود که برای استحکام یک اتحاد جهانی، وجود یک دشمن مشترک لازم است و این که به‌عنوان یک ضرورت استراتژیک باید در دوران پس از جنگ سرد نیز دنبال پیدا کردن دشمن مشترک بود. فروپاشی

برژینسکی لهستانی تبار که از عناصر برجسته کاخ سفید در دفاع از خط مشی حقوق بشر در دهه هفتاد میلادی بوده است، به تعبیر دکتر استمپل وابسته سیاسی آمریکا در ایران قبل از انقلاب، گرایش‌های آشکار لیبرالی خود را در همان مقطع انقلاب ایران نیز به نمایش گذاشت و از جمله کسانی بود که در کاهش حمایت‌های سیاسی آمریکا از رژیم سلطنتی ایران نقشی تعیین‌کننده را ایفا کرد

۱۳۸۵
ارژان

بلوک شرق در واقع فروپاشی یک استراتژی دشمن محور و دو قطبی بود که به طور طبیعی بازمانده پیروز جنگ سرد را نیز به چالش می کشید و این پرسش ساده را شکل می داد که در غیاب شوروی و نبود یک دشمن نیرومند چه نیازی به پذیرش رهبری ایالات متحده وجود دارد؟ اتخاذ مواضع مبالغه آمیز علیه بنیادگرایی مذهبی و به دنبال آن بزرگ نمایی خطر تروریسم بویژه بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به همین ضرورت بازمی گشت تا حول محور مبارزه با یک دشمن جدید اتحاد استراتژیک شکل بگیرد. در این رابطه برژینسکی می گوید:

"این نکته بسیار مهم است که امریکا چگونه اهداف محوری سلطه خود را برای خود جهان تعریف می نماید. این تعریف باید ناظر بر چالش های استراتژیک اساسی باشد که امریکا با آن روبروست و قصد دارد جهان را علیه آن بسیج نماید... تروریسم با تعریفی مبهم که منفک از هرگونه شرایط منطقی مورد حمله قرار می گیرد، اما در عین حال به طور

کلی به اسلام ارتباط داده می شود، هدفی است که باید با تشکیل ائتلاف های موقت با شرکای همفکر که در نگرانی خود نسبت به تروریسم به عنوان مهم ترین چالش امنیتی عصر ما، با امریکا شریک هستند، به آن حمله شود. تمرکز اولیه روی مبارزه با تروریسم در کوتاه مدت از لحاظ سیاسی موجب جلب توجه افکار عمومی خواهد شد. با ترسیم چهره های شیطانی از یک دشمن ناشناس و بهره برداری از ترس های مبهم موجود می توان حمایت عمومی را به سمت این امر جلب نمود. اما به عنوان یک استراتژی بلندمدت این شیوه چندان قانع کننده نیست و موجب بروز نگرانی در سطح بین المللی خواهد شد." (ص ۲۳۱)

برژینسکی برای حل این بن بست استراتژیک پیشنهاد می دهد که ناآرامی های جهانی به عنوان اصلی ترین چالش در استراتژی کلان ایالات متحده گنجانیده شود تا در چارچوب آن بتوان به یک وحدت جهانی دست یافت. با این حال او با اشاره به این که شعار مقابله با ناآرامی جهانی ملموس نیست، می گوید: "پذیرش ناآرامی جهانی به عنوان مهم ترین چالش عصر ما نیازمند روبروشدن با پیچیدگی های مسئله است تا جایی که به صحنه سیاسی امریکا مربوط می شود نیز نقطه ضعف در همین جا قرار دارد. این موضوع به اندازه تروریسم جنبه شعارگونه ندارد و نمی تواند مردم امریکا را با همان شدت به تحرک وادارد. جنبه شخصی بخشیدن به آن نیز دشوار است زیرا نمی توان همه را به یک چهره شیطانی همچون بن لادن نسبت داد. این موضوع در عین حال

نمی تواند به صورت یک برخورد حماسی میان خیر و شر مشابه مبارزات عظیم علیه نازیسم و کمونیسم جلوه داده شود." (ص ۲۳۵)

مشکلاتی که برژینسکی در فقدان یک دشمن مشترک جهانی برمی شمرد از آن جنبه برای ایالات متحده نگران کننده جلوه می کند که از دیدگاه استراتژیست های کاخ سفید تعریف هژمونی یا رهبری بلامنابع ایالات متحده، به گونه ای که متحدان را به تبعیت مجاب کند، جز با ترسیم یک دشمن توانا و خطرناک میسر نخواهد شد. برژینسکی با تأکید بر این موضوع که در فضای پرتنش بین المللی به رسمیت شناختن ایدئولوژی های فراملی می تواند افزایش تعامل و همبستگی دولت های همسوار به دنبال داشته باشد، تلاش دولتمردان امریکایی را در مقاطع مختلف منطق بر این نظریه می داند. طرح شعار نظم نوین جهانی به وسیله جورج بوش پدر در دهه ۱۹۹۰ و شعار مبارزه با تروریسم به وسیله جورج بوش پسر بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از جمله همین شعارهای فراملی است که با انگیزه همبستگی

جهانی و به عبارت دقیق تر شکل گیری یک بلوک سیاسی به رهبری ایالات متحده مطرح شده است. با این حال نمی توان از نظر دور داشت که متحدان دوران جنگ سرد به خوبی از دغدغه های ایالات متحده آگاه اند و انگیزه اصلی طرح شعارهای فراملی و بین المللی را به خوبی می شناسند. واقعیت آن است که ایالات متحده نتوانسته این موضوع را برای متحدان خود اثبات کند که در کشاکش منافع ملی امریکا و اصول مطرح شده، کدام یک در اولویت قرار دارند و همین ابهام موجب شده که متحدان اروپایی و دیگران، امریکا را در مظان اتهام یکجانبه گرایی و تکروری قرار دهند. رونالد ای نویمان معاون وزیر امور خارجه وقت امریکا طی مقاله ای که در سپتامبر ۱۹۹۹ در USIA به چاپ رسید، این مسئله را با موشکافی خاصی چنین مطرح می کند:

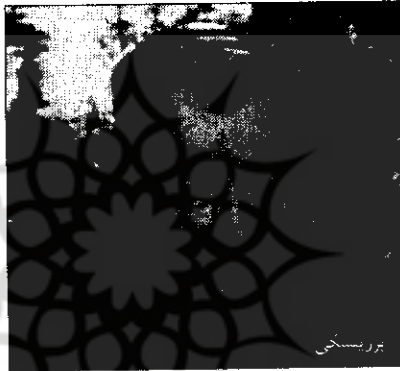
"از یکسو اصول ما مطرح است و از سوی دیگر منافع ایالات متحده، بر این اساس طبیعی می نماید که اهداف سیاست خارجی ما یکدست جلوه نکرده و دچار تنش شود." (۳)

برژینسکی نیز بر این دغدغه صحنه می گذارد و در توضیح این تناقض استراتژیک می گوید:

"امریکا مدعی منافع بی دوسر و مشترک جهانی شدن است، اما به قواعد آن عمدتاً هنگامی احترام می گذارد که برای رسیدن به منافع شخصی دولت امریکا مناسب باشند. قدرت جهانی امریکا مانعی است در مقابل دموکراسی امریکا

چه در شکل داخلی و چه در شکل صادراتی آن." (ص ۱۵۰ و ۱۵۱)

از دیدگاه برژینسکی از آنجاکه امریکا خود



به عنوان یک ضرورت استراتژیک باید در دوران پس از جنگ سرد نیز به دنبال پیدا کردن دشمن مشترک بود. فروپاشی بلوک شرق در واقع فروپاشی یک استراتژی دشمن محور و دو قطبی بود که به طور طبیعی بازمانده پیروز جنگ سرد را نیز به چالش می کشید و این پرسش ساده را شکل می داد که در غیاب شوروی و نبود یک دشمن نیرومند چه نیازی به پذیرش رهبری ایالات متحده وجود دارد؟ اتخاذ مواضع مبالغه آمیز علیه بنیادگرایی مذهبی و به دنبال آن بزرگ نمایی خطر تروریسم بویژه بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به همین ضرورت بازمی گشت

را قهرمان تاریخی دموکراسی تلقی می‌کند، به‌طور ناخودآگاه از طریق جهانی شدن، ارزش‌های دموکراتیک را صادر می‌کند. اما همین امر با سلسله مراتب ناشی از قدرت هماهنگی ندارد و جایگاه برتر آمریکا را به چالش می‌کشد، زیرا در یک رابطه دموکراتیک سهم خواهی جریان‌های ذینفع می‌تواند بدون توجه به سازوکار قدرت باشد و به عبارت دیگر در هیئت مطالبه یک حق برای طرف ضعیف‌تر جلوه کند. در دوران جنگ سرد با تأکید بر جایگاه حیاتی آمریکا در مقابله با خطر بلوک شرق به رهبری شوروی این تناقض تا حدودی حل می‌شد و حلقه‌های ضعیف‌تر از جمله اتحادیه اروپا، ژاپن و دیگر شرکای سیاسی این امر را پذیرفته بودند که در ازای دفاع ایالات متحده از جهان آزاد سهم بیشتری به این کشور واگذار شود، اما اکنون با از بین رفتن خطر شوروی دلیل جذابی برای این از خودگذشتگی به نظر نمی‌رسد و ایالات متحده نیز از همین موضوع ناراضی و نگران است. برژینسکی می‌گوید:

"یک محقق با تجربه اروپایی با مقایسه میان امریکای معاصر و روم باستان به ظرافت متذکر این نکته شده است که قدرت‌های جهانی بدون رقیب خود را بالاتر از دیگران تصور می‌کنند، آنها هیچ‌کس را با خود برابر نمی‌دانند و تنها بیرون کاملاً وفادار را دوست تلقی می‌کنند... تویسنده مذکور مطلب فوق را پیش از ۱۱ سپتامبر نگاشته، اما اظهارات وی بارویکرد برخی

از سیاست‌گذاران ایالات متحده کاملاً مطابقت می‌نماید، که در جریان مباحثات سازمان ملل (و اختلاف شدید با اروپا) در سال ۲۰۰۳ درباره حمله به عراق آشکار شد. (ص ۲۳۴)

البته هژمونی خواهی ایالات متحده در دوران جنگ سرد نیز متحدان اروپایی را آزار می‌داد، اما خطر دشمن موجب می‌شد که ناراضی‌ها در یک حد مشخص متوقف بماند. در این باره برژینسکی می‌گوید:

"مهم‌ترین انتقاد اروپا آن است که آمریکا در رفتار بین‌المللی خود هر روز یکجانبه‌تر از قبل عمل می‌کند. این انتقاد تازه نیست، در طول جنگ سرد آمریکا اغلب به خاطر مخالفت کورکورانه خود با کمونیسم، بی‌میلی به هرگونه سازش با اتحاد شوروی و تأکید بیش از حد بر آمادگی نظامی مورد انتقاد شدید قرار می‌گرفت. (ص ۱۰۴)

جورج سوروس میلیاردر مجاری تبار و یکی از استراتژیستین‌های مشهور آمریکا نیز با تأکید بر همین واقعیت می‌گوید:

"در دوران جنگ سرد موجودیت جهان آزاد مورد تهدید قرار داشت و لذا می‌بایست از حمایت یک ابرقدرت برخوردار می‌گردید. دموکراسی‌های غربی در قالب ناتو که مشخصاً تحت سلطه ایالات متحده قرار داشت به یکدیگر پیوستند، اما به محض آن‌که

تهدید حمله اتحاد شوروی به جهان آزاد از میان برداشته شد، انگیزه اصلی برای اتحاد کشورهای غربی در زیر سایه حمایت و برتری ایالات متحده از بین رفت."^(۲)

نکته‌ای که مورد تأیید برژینسکی، سوروس و برخی دیگر از استراتژیستین‌های غربی است، انطباق شعارهای دموکراسی خواهی و کمونیسم‌ستیزی آمریکا با منافع این کشور در دوران جنگ سرد است، به‌گونه‌ای که پیگیری این شعارها به خودی خود رهبری آمریکا را بر جهان آزاد دیکته می‌کرد و حتی عدول این کشور از معیارهای دموکراتیک که در حمایت از رژیم‌های کودتاجی در ایران و شیلی و یا اتحاد با رژیم‌های وابستگی‌خوار میانه عینیت می‌یافت، با توجیه مقابله با نفوذ کمونیسم مورد اغماض قرار می‌گرفت، چراکه این توجیه به قوت مورد قبول حامیان و شرکای ایالات متحده بود که سرنوشت دموکراسی و ایالات متحده از یکدیگر تفکیک ناپذیر است.^(۵)

اما اکنون که نشانی از دشمن نیرومند دوران جنگ سرد بر جای نمانده است، آیا ایالات متحده خواهد توانست همچون گذشته هژمونی خود را بر متحدان و شرکای غربی و ژاپن، روسیه، چین، هند، آسیای جنوب‌شرقی و... تحمیل کند؟

صدایی که از طبل چندجانبه‌گرایی برمی‌خیزد، بدان معناست که متحدان فروتن دیروز برای ادامه رویه متواضعانه خود دلیلی نمی‌بینند. تکروری‌های آمریکا در افغانستان و عراق، پراهمیت جلوه‌دادن خطر تروریسم بنیادگرا و در ماه‌های اخیر به میان کشیدن تهدید اتمی ایران به خوبی تلاش دولتمردان کاخ سفید را برای بازتولید شرایط استراتژیک دوران جنگ سرد نشان می‌دهد تا در پس آن میلیتاریسم نقابدار، رهبری بدون چون و چرای جهان آزاد را در دست گیرد. اما این بزرگ‌نمایی دشمن مورد انتقاد برژینسکی نیز واقع می‌شود. او می‌گوید:

"تمرکز بیش از اندازه بر مقابله با تروریسم و در عوض فراموش کردن منافع بلندمدت آمریکا در شکل‌دادن به نظم جهانی مبتنی بر قواعد مشترک و الهام گرفته از ارزش‌های دموکراتیک - نه فقط در لفظ - کار عاقلانه‌ای نیست. جنگ علیه تروریسم به خودی خود یک هدف به‌شمار نمی‌آید. در نهایت پرسش کلیدی این است که ایالات متحده به همراه چه کسی و چگونه می‌تواند به نحو موثر به ایجاد جهانی بهتر کمک نماید؟" (ص ۹۸)

برژینسکی شکل‌گیری یک ائتلاف جدی را نیازمند هدف‌گذاری‌های جدید و ارزش‌های مشترک می‌بیند، در غیر این صورت همچنان که در جنگ افغانستان و عراق شاهد بودیم، ناچار است در حالی که

مشکلاتی که برژینسکی در فقدان یک دشمن مشترک جهانی برمی‌شمرد از آن جنبه برای ایالات متحده نگران‌کننده جلوه می‌کند که از دیدگاه

استراتژیستین‌های کاخ سفید تعریف هژمونی یا رهبری بلامنزاع ایالات متحده، به‌گونه‌ای که متحدان را به تبعیت مجاب‌کند، جز با ترسیم یک دشمن توانا و خطرناک میسر نخواهد شد

واقعیت آن است که ایالات متحده نتوانسته این موضوع را برای متحدان خود اثبات کند که در کشاکش منافع ملی آمریکا و اصول مطرح شده، کدامیک در اولویت قرار دارند و همین ابهام موجب شده که متحدان اروپایی و دیگران، آمریکا را در مظان اتهام یکجانبه‌گرایی و تکروری قرار دهند

تهدید حمله شوروی به جهان آزاد از میان برداشته شد، انگیزه اصلی برای اتحاد کشورهای غربی در زیر سایه حمایت و برتری ایالات متحده از بین رفت.

بار اصلی درگیری‌های نظامی را به دوش می‌کشد، به تعداد اندکی از متحدان خود تکیه کند. از دیدگاه برژینسکی حتی در جناح مبارزه جوی آمریکا و بویژه جناح راست افراطی آن ضرورت تجدید ائتلاف مورد تأکید قرار می‌گیرد. از دیدگاه نئوکان‌های افراطی، متحدان سنتی آمریکا نپل و خودخواه شده‌اند و از رویارویی با واقعیت‌های تلخ و دشوار سیاست جهانی قدرت ناتوان هستند. به همین دلیل تلاش می‌کنند با معرفی یک دشمن نیرومند به‌طور غریزی حس همگرایی آنان را تقویت نمایند؛ تلاشی که تاکنون ثمر ن داده است و اتحادیه اروپا با داشتن جمعیتی بیش از ۳۷۵ میلیون نفر و برخوردار از تولید ناخالص داخلی تقریباً معادل با آمریکا، این کشور ۲۸۰ میلیون نفری را به چالش طلبیده است. در این رابطه برژینسکی می‌گوید:

«تا توجه به آن که توان اقتصادی اروپا تقریباً با آمریکا برابر شده و این دو اغلب بر سر مسائل مالی و تجاری به مشاجره می‌پردازند، ظهور یک اروپای برخوردار از توان نظامی بالا می‌تواند به معنای پیدایش یک رقیب جدی برای آمریکا باشد. بدین ترتیب چالشی اجتناب‌ناپذیر فراروی سلطه جهانی آمریکا قرار خواهد گرفت. ایجاد یک شراکت کاملاً برابر میان این دو ابرقدرت چندان کار آسانی نیست، زیرا هرگونه ائتلاف مساوی میان آنان به معنای کاهش چشمگیر برتری آمریکا و به همان میزان گسترش قابل توجه اروپا خواهد بود، آنگاه ناتو دیگر یک ائتلاف تحت رهبری آمریکا نخواهد بود و حتی شاید موجودیت خود را از دست بدهد.» (ص ۱۰۲)

پیش از این نیز در تحلیل دیدگاه‌های جورج سوروس (در شماره ۳۵ چشم‌انداز ایران) گفته شد که شاید حمله ایالات متحده به عراق آخرین حلقه از واکنش‌های نظامی یک جریان رو به افول باشد که در کشاکش با دیگر رقبای به دنبال تثبیت خویش است. از دیدگاه این جریان به دست گرفتن مهار خاورمیانه نفت‌خیز می‌تواند ترفند موثری برای کنترل رقیبانی باشد که بعد از جنگ سرد دلیلی برای متابعت از هژمونی ایالات متحده نمی‌بینند. اکنون ایالات متحده بار دیگر تلاش می‌کند با ترسیم یک دشمن نیرومند، ضرورت یک اتحاد استراتژیک را پیش بکشد. به همین دلیل به نظر می‌رسد اکنون راست‌های افراطی و نئوکان‌ها از طرح شعارهای رادیکال ضد امریکایی نه تنها بیمناک نمی‌شوند، بلکه آن را چونان ابزاری موثر در شکل‌گیری یک ائتلاف جدی به‌کار می‌گیرند، شاید به همین

دلیل است که دولت بوش از پذیرش مذاکره با ایران به شدت سر باز می‌زند و در عوض به بزرگ‌نمایی تهدید اتمی این کشور می‌پردازد و همچنین به القاعده و طالبان مجال می‌دهد که دوباره نیروهای خود را بازسازی کنند. در این قاعده نباید تردید کرد که رهبری متکی به میلیتاریسم و جنگ‌سالاری نیاز به دشمنان نیرومند دارد، اما اگر نتوان چنین دشمنانی را یافت، چاره‌ای جز ترک میدان نمی‌ماند. باید دید همان‌طور که برخی از پست‌مدرن‌ها می‌گویند آیا عصر افول دولت‌های مقتدر آغاز شده است و آیا نیروهای فراملیتی، جهان را بیش از پیش قبضه خواهند کرد؟ برژینسکی دکترین جهانی شدن را در حال پیشرفت و گسترش می‌بیند، او می‌گوید:

«نکته جالب توجه این است که جهانی شدن چه در معنای توصیفی و چه در معنای دکترینی آن بیش از همه از سوی شرکت‌های بزرگ و نهادهای مالی چندملیتی مورد استقبال قرار گرفته که تا چندی پیش خود را "چند ملیتی" توصیف می‌کردند تا جهانی، برای آنها این اصطلاح [جهانی شدن] واجد ارزش بسزگی است: کنار رفتن محدودیت‌های سنتی علیه فعالیت‌های جهانی اقتصادی که در عصر پیدایش دولت‌های ملی در دوران مدرن تاریخ امری ذاتی به حساب می‌آمده است.» (ص ۱۵۷)

در پایان می‌توان گفت استراتژی‌های دوقطبی از اقتصادات جنگ سرد به شمار می‌رود و احیای آن در شرایط کنونی دشوار به نظر می‌رسد. در مقابل، آغاز فرایند جهانی شدن با چندجانبه‌گرایی به تعبیر برژینسکی محدودیت‌های سنتی را که از ویژگی‌های دولت‌های ملی است، کنار می‌زند و در درجه نخست بازارها را فتح می‌کند. در چنین شرایطی باید به این نکته اندیشید که در فقدان استراتژی‌های دشمن‌مدار و حاکمیت مناسبات جهانی، استقلال و حاکمیت ملی را چگونه باید تعریف کرد؟

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- ر.ک به درون انقلاب ایران، استمپل جان‌دبی، ترجمه شجاعی. منوچهر، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول ۱۳۷۷.
- ۲- متأسفانه سندی نقل قول در آرشیو موجود نبود. به همین دلیل نقل به مضمون شده است.
- ۳- رجوع شود به چشم‌انداز ایران، شماره ۳.
- ۴- ر.ک به رویای برتری امریکایی، سوروس، جورج، ترجمه میثمی. لطف‌الله، ص ۱۴۵، نشر صمدیه، چاپ اول ۱۳۸۳.
- ۵- ر.ک به موج سوم دموکراسی، هانتینگتون، ساموئل، ترجمه شهما. احمد، ص ۳۴، انتشارات روزنه، چاپ اول ۱۳۷۳.

از دیدگاه برژینسکی از آنجا که آمریکا خود را قهرمان تاریخی دموکراسی تلقی می‌کند، به‌طور ناخودآگاه از طریق جهانی شدن، ارزش‌های دموکراتیک را صادر می‌کند. اما همین امر با سلسله مراتب ناشی از قدرت هماهنگی ندارد جایگاه برتر آمریکا را به چالش می‌کشد

صدایی که از طبل چندجانبه‌گرایی برمی‌خیزد، بدان معناست که متحدان فروتن دیروز برای ادامه رویه متواضعانه خود دلیلی نمی‌بینند. تکروی‌های آمریکا در افغانستان و عراق، پراهمیت جلوه‌دادن خطر تروریسم بنیادگرا و در ماه‌های اخیر به میان کشیدن تهدید اتمی ایران به خوبی تلاش دولت‌مردان کاخ سفید را برای بازتولید شرایط استراتژیک دوران جنگ سرد نشان می‌دهد تا در پس آن میلیتاریسم نقابدار، رهبری بدون چون و چراى جهان آزاد را در دست گیرد، اما این بزرگنمایی دشمن مورد انتقاد برژینسکی نیز واقع می‌شود